



کتابخانه
میرزا
علی

۱۵۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: میزبانی نور

مؤلف:

مترجم:

شماره قفسه: ۱۵۵۹۲

جمهوری اسلامی ایران

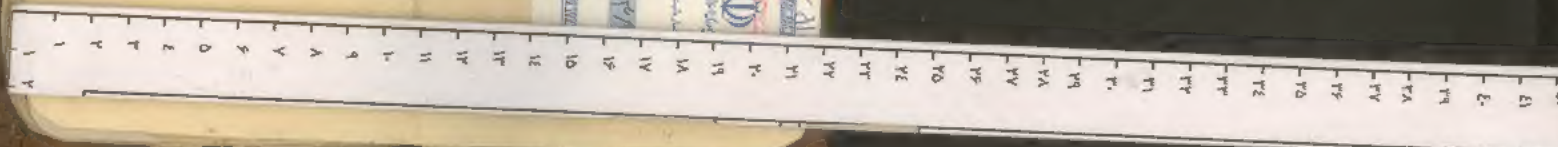
شماره ثبت کتاب:

۹۱۱۳۸



۱۳۴۹
۲۰
۱۳۴۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 تاریخ تحویل: ۱۵۵۹
 شماره قفسه: ۹۱۱۳۸



کریه و زردی و سار و جسم کند بسیار است معاینه

باب در مفاصل اگر کسی را بوی بد از دهان آید
 خون بیشتر غریزه گند اگر خون بیشتر شراب کند بوی بد

در پیدایش کرد باب در مفاصل خراش اگر کسی را ۱۵۵۹
 ۹۱۱۳۸

گر آدم زنده باشد بر پشت خرمه آید شود و بگوید خراش

گر آدم زنده در ساعت مرگ بگوید اگر سه کین تازه

فرد لب در سینه چکانه خون باز دارد باب در مفاصل

کاد اگر کسی کلاه تازه در روی مالیده وی می شود

اگر کسی زنده باشد باشد گشیز یا شکر و طرز آید

پنجم روم بگوید و بیشتر مازر و چایز و بخورد و مفاصل

باب در مفاصل زجاج اگر کسی غرض را بگوید قضیب



و در میان تقویم و اندر کوزه نویسد و در بر کف نهان
کنند و آرد کرده آنگاه که در یکی در شیر آرد و اگر در شیر
رفت هذا الدعا اه اه اه صی صی صی صی
صوافلان بن فلان صفیاصه ان جو جو صو صفی
صفیان باب در حاله شدن اناس هر که نزد
کنجکب قضیب مال و باران جامعت کند مال شود
هر که در نزد ما بر سر طلا بداند و چشم بداند
چشم و نهنگ تار که هر که زهره و گوش بار و غش حاله
پاییز و در زن بر چشم پاره با خود ببرد و مرد با او
بار گیرد و آب نقلت از حکای اعظم چون
و حاله و سر اطا و اسطاطا و سر و غش

و اگر در ارجاع باز خواند است اگر بر ارجاع
سیاه بر خود مال در نظر خلایق محترم و بایست نماید
اگر استخوان پای زان و در هر یک یک کوزه و در آن زنی
ان زن در خواب رود و کار خود را از باب
در منافع مدد هر که هر مدد بسوزاند کزنده کان
بگریزند اگر کسی بر بزرگ مدد یا خود آرد هر چه
فراموش کرد باشد یا دش آید اگر زبان مدد خنک
کنند در میان تعویذ با خود و لک و دشمن بر روی
نیاید هر که پنهان مدد با سوی خود در زیر بالین کسی
از خواب بیدار نشود اگر کسی خواهد که دشمن خود را
آواره کند بر پوست آموین و فغانویب در پیر
در میان تعویذ

در میان تقویم و اندر کوزه نویسد و در بر کف نهان

بر رویا بد رستی که چهار چیز از خود باز دارد بعد اقبال
که همان دین چهار کسند اول خون بسیار گرفتن دوم پاره
خفتن سیم بسیار گفتن چهارم
باب در بیان آنچه قضیب است که اول علت
که در زمانه باشد و دین دوم بسیار ستم در کار عرق
بسیار کردن چهارم بنفشه پدید آوردن پنجم تب
بسیار شستن و شستنی کردن هفتم بر بیلو جاعت
کردن هشتم ترش کردن چاه خوردن دهم از وقت تشنگی
بسیار خوردن ای جمله قضیب است که در وقت
آید باب اندر چیز نامه که در قضیب است که شود
در جاعت وقت در زمانه بسیار و ترش

از یک در صورت و زهر کا و بسیار شد و بر قضیب ماند
قضیب است که کند و چند لنگ شست و غالب شود که
شرح نموده کرد باب در چیزهای که در دین
گیرند تا باشد قضیب است که عاقلک روی
یکدم یکد انگ نیم قرنفل در هم که بد و بعل و
نخپیل بر پشت و حبت زرد تا در دمان باشد وقت
یابد باب اندر چیز نامه که از دست جاعت
بگیرد و از چینی دو درم و در دمان بخاید و نگاه
ماراق دهد و در هم بر قضیب ماند و شعل شود لذت
عظیم یابد و مویر 2 عاقل و از چینی از دمان

در وقت تشنگی
بسیار خوردن
ای جمله قضیب است
که در وقت تشنگی
بسیار خوردن
ای جمله قضیب است

بر قضايت دل لذت عظيم حاصل شود که شری نتوان داد و چنانچه
باب اندر اشکال مجامعت چنان باشد که مفعول که ملول
در کون افکنند پای و سر او بهم بر آید تا عمل هر دو روان
خود را بوی دهد و یکشده مفعول شود و نیک است نوع دیگر
ناقص است آنست که در حلقه بشود و زنی را بر سر خستد
باب در بزرگ کردن و سخت کردن قضیب چنانکه
گوید بستاند خواهین و او را بسوزاند و خشک کند و نرم
باید و بر خوش کنجید بچوستاند و قضیب را در کرم یا به باب
گرم بشوید و آن را در پیه بران طلا کند مگر نیک است
باب اندر چرنا که در جراحی که زنند کنند
ماندوی ناسفته و قوت نفل از هر یک نیم درم و بستاند
چون شانه

چون اند و بپایم آلوده بخود گیرد بغایت نیک نیک است
باب اندر چرنا که زنی باز نگیرد بستاند پاره
زینج و ستم استر بسوزاند و باید و بر قضیب آلوده و باز
جملع کند از آب ستمی باز ماند باب در بیان
خاصیت ماه ماکولات و غیره هر که پیه مایه بار و غش
زیست و خون سیاه و دوشان بر ناسوزاند به شود
در هر که آب با در نیک کافور در پیه چکاند خون پیر
باز ایستد و هر که آب بنفشه با سرکه که مندر در روی آلود
کلف ببرد هر کافق اید یکدرم کشیز و دو درم کل استر
باب سبب بخوردن با زرد آلود و هر که انار زرد با
شراب لذاب ببرد که بخورد و بر کس خوان بهم گویند

در هر روز که کار کنند و این عجب است و هر که دندان از
باد در دهنش ببرد آب بگوید و در دندان بگذارد
دندان بشاند و هر که ترخوان بر دندان مالند خون دندان
باز آید و هر که اگر دم بنزد ترخوان بجا یزد و بر آنجا مالند در
بشتند و هر که کاسنی را بسیار بوزد خون را صاف کند
و هر که تازه آرد و عادت کرد میرانند و بیاب
هر که تخم کرفس و تخم ترب و شویب از هر یک قدری بریزد
مضطک و بار عود خام با یکدیگر بگوید و با سه چندان
آب بپزد و هر روز سه درم از آن بخورد و معده
قوت دهد و با تخم را بپزد و بوی دهن خوش کند
و دندان را باز آرد و دهن را بکشد
و باز آید و بپزد

بپزند و بر آنجا مالند و هر که چوب شفا لوسواک
کنند دندان شکوفاک شود و هر که سیاه آب با نمو چرسیده
بگوید و بر دندان بگذارد دندان را بلی کرد و بقرط بگوید
که هر که خواهد از درد سر این پند بادام و ملباب کافور بکار
برد تا مغزش سرد شود و در سرش برود و هر که آب
از دندان آید و علتها را نکون با او باشد تخم ناخواه و هر
تخم جز و یکدرم سسینید و پنج نایر و یکدرم تخم کرفس و تخم
غرنقل و یکدرم عاقره صا و یکدرم سیاه و نیم درم عود
افام همه را بگوید و سه چندان قند در آن کند و هر روز
بناشتاده درم بخورد و معده و دهن را قوی کند و با تخم بپزد
و بوی دهن خوش کند و دندان را بکشد

و قوت عظمیاید و این از قول بقراط مجرب است خصوصا
در قوت شهوت و باطنی مخالفت نافع بود و باید

رسد در بیان طبع غل حکیم یوسفی
ای که داری تن درستی از در حرکت در آن تا بطنهای کوناگون که در تن
بشر بسیار خوردن ای که عادت کرده ترک عادت کن که خواهی شد
که اگر بگویم که خواهی خورد باطن قدید و کافایت ببرد و بشود و بی
ای که در تنی خوردن بسیار اعضای تو شکست
کو در تنی رغبت کنی بخانه مدله زرد و زرد از غرت ساز و بعلت
با تو خواهد ماند تا بر کی شوی چشمت که از او انیل خواهی کرد که بکنند
ای برودت بر تو است و عمل بخوردها کند و رای که فتنه حق در تنان او
آب نایب ای که از تن فرون رغبت میکنی او از ضعف جگر و فقر و صدمه
مرده شرم جگر چون ز تن فرون بود چنانچه ظاهر در دانه و خورشید و
چون در غایت معتدل باشد و آید از آن خفته و نایل شود به غرض
ای غفلت

چون بود که از تن شد در از جنب هر که فامد جان خود را از آن هر باید شد
چون از تن است که شست و شوی و امند در زمان فرزند او و با مری حق جدا

چون کند با خون آلوده کشف اعضای طفیلی و مری را که نباشد بر تنش شود غا
در خواست مری در عضو بعد کند نش باید از اینون آب که که اش کردن
هر که در اصل شده معده و امضا ضعیف غایت چهل است او از خوردن ستمو شیا
از رخصت در امان هر که خواهی چشمت چشم خود را که باید کشیدن و نوسا
از درون شام او بیرون نیاید آله هر که نزدیک ظموش پای خود بندد و
زحمت که در داری خبر غم و غمیش خور و آخر هر غم
هر که غذا انقدر اختیار که در معده و فتنه که کمر و قیاس
شود و ضم و زان تن توانا شود نه چندان که کرم و نیم پیدا شود
چون از نمحه کارت بخت کشید و زلف رغبت کا و آب پدید
نباید خورد و هیچ آن زمان که ضعف مضاعف شود و بیک

و اگر غلبه صاف آید ترا قضا خوشن لایق آید ترا
رطوبات صغیر شود مشعل بعد از آنکه به اوج شد مشعل
در لعل جله زرد آب پیدا شود توانست زرد و طبل شود
الا ای که خواهی غذا انقدر که زرد بود نفع نبود خط
و رعایت کرد و ترک قضا که با بود چیز از است
مکن میل اگر حافظ صبحی غذا را بوشی که پیر قبی
غذای که چرب است از کف خور و گرنه سه معده است حاضر
مخو چون هوا گرم شد زان غذا که بالفعل شد حرارت نما
که باطن شود گرم چون ط است بشما آید از آن آفت
که در تن حرارت چه بسیار است هر مایت زار و پست
هو آید و دست چه عارض شود مخور آنچه بالفعل وارد شود
که در دست خنک چون برو بر دست نمون کرد و از حد فرو
بر آید شود

وارت شود در وقت صاف برز بنقصان مضاعف آید اگر
بروز به خور که در ای کامکار که یکبار به خور و یکبار
مکن یک چیز که خوشد ترا و گرنه در فترت به غذا
چه خور در قضا غلیظ است قضا لطیف از پان خور
قضا است عجیل خور چنان که در پان مان فارغ آید از آن
قضا که نشسته معده ترا در باره منها میل قضا
زنگشیر الوان خور که خور که از وی پس ریخت آید به
قضا نه از بود زیر نه از بعد ریاضت بکن اختیار
تداول بکن یک بسیار از آن که چهار کرد و چهار از آن
طحا که از طعم صاف بود ترا ای که مقدار عا به بود
نباید تناول نمودن مدا که ماقط کند غلبه است
طریق حکما مسکوک است ز ترشی فراوان مکن اختیار

که پیر تر بود برید آیدت دما دم ضعیف بر آیدت
که چیز که شور است افروان از خور کردن دشمن جان خود
که که شود زنده لاغر گشت شود تیره هم دیده رو
ز قانون حکمت عنان بر تنان خوراک شیرین بود بی حساب
که در دوارت بسی صحت بجان آید از ناتوانه دلت
چه خورد ز چیز که به طبع بود بشور از پیش میل آید نمود
در از شور چیز خور زان هم تناول کن از به طعم هم
و که خورده کردی ز ترشی ترا بشیر از لطف غیب تا
و که خورده ز آنچه شیرین بود ترش از پس خور که بیک بود
خور که را به خج ای غیر که که بگوید کردی آید
بصحت فایده ترا به قرب تناول کن از شحم مرغ آید بر
از که از عقل نور ضیا هم ز به جغرات خور دل صفت
تناول کن از

تناول کن از خورده با عمل که در تن در سبب آید خلل و اقلها
خور شیر آنچه باید که که خواهد رسیدن از آنست ضرر محض
مکن جمع در آنکه بچی بر خور بپخته مرغ هم با پنبه
ز صحت غلام که چون بخوری که آنکه و کله هم در خور است
ازا حریص هم خورد دلت مرضها بیدار آید اندر تنگ
نباشد جز از شیوه جاهلی بحقرات اگر کس خورد با
کنند در حکمت شناس خور از زاکل که بر یک با پیاز
بیا زار خورد و مرد با پودنه از انهار بودش رسید و شک
خبر براه سلامت قدم تناول کن شیرهای به هم
که اگر توله کند زان بفرام نودانه ذکر گفت و سلام
اگر صحت بایدهای شود زنده بید بخوریش موس دار
هم خورد و قضا از ماله گشت هر بادت بایل است

و صحت و عافیت و در روزهای نورانی
ز غم و اندوه و غم و غم و غم و غم

چون بوی خوش و منزه و نوری از روی علاج خوب است
و با طایفه لادن یعنی در آمدن آسان از سر

بدن ملاقات آب عظیم است چنانچه درون بوی
نمی توانی و اندک توای چنانچه در گوش تو چنانچه

بر نهند و اگر بکنند آب بر روی آید زود و
بر روی زانها علی بن ابی طالب

و در روزهای نورانی و در روزهای نورانی
و در روزهای نورانی و در روزهای نورانی

و در روزهای نورانی و در روزهای نورانی
و در روزهای نورانی و در روزهای نورانی

و در روزهای نورانی و در روزهای نورانی
و در روزهای نورانی و در روزهای نورانی

و در روزهای نورانی و در روزهای نورانی
و در روزهای نورانی و در روزهای نورانی

و در روزهای نورانی و در روزهای نورانی
و در روزهای نورانی و در روزهای نورانی

و در روزهای نورانی و در روزهای نورانی
و در روزهای نورانی و در روزهای نورانی

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰

شرف سلسله طبع میسر است اگر معده میرزا با خلط
مرحم حکیم سمسار است تخم با تفکر باشد که قند و خلط
بکوشانند و اگر نبات باشد بهتر است و بعد از آن یکدو
پایه بطریق قهوه گرم گرم بخورند نفع عظیم باشد
بکشت بخش و سهل یکدو طبل شیر که در نازد و نوشیده با
این را نیک سر کرده در میان رطل شیر که داشته روغنهای
و ادویه کند بعد از آن رطل شیر را بنوشند نفع کلی دهد
و اگر خلط ناسدی در معده باشد دفع میکند و اگر معده
پاک باشد دفع بخشود مال و طعمیر که از خون و بلغم خلط
در معده طبع میسر است
تجربه نموده است خفایا را گرفته با برنجی که شسته
شود نموده میل کند

شود نموده میل نمایند طعمیر اسهال را می بندد و در هنگام خوردن
غذا آب میل نمایند و چون غذا شروع در مضام نماید ابتدا دو
ساعت بران بگذرد آب میل نمایند مرع
اعضا چون از ماده تر و سرد باشد علامت
و عدم تشنگی است از کثرت
میان کشتن و شرب
باید از حرارت میسر است باز آب
اعضا چون دایم میسرند اگر در رو
یرزد در رو حرارت که عجب
چون عضو کسی که در پیران بنیاد
و گردانید نموده است

آردویه مساوی بپزند و نشاء دانه بگویند و به پزند
و لبان و عکک با هم بچون کنند و شربت از آن در
منقل بخورد و غذا الکباب بخورد و نافع است ^{سلفه} حب
رخن، ام مغز خیارچه بزرخه و بزرخه و بزرخه و بزرخه
به دانه لعاب صبیون مساوی حب بخورد و صبح
و شام سه حب بخورد و دفع درد سر و ناله کردن
نمایند و بگوشت نند و سر را تراشیده و در حمام برکهند
که آشته بر سر بپزند و بپزند و نافع است دفع خشک
پاره و سر را تراشیده و سر را تراشیده و سر را تراشیده
نابل از آردویه فصد نماید و غذا ماست کاف و بخورد

الصا دفع خشک فزه طعم بکند ازند یا زرده بکشند یا کشته
ترشتره در آب حل نموده که و اشود و نیم گرم بر زخم
نذارند نافع است دفع خرفه خواب یا زکام شدیدی
باشد قدری فوفل را کوفته و صلایه نموده باز زده
نخم مرغ بر زیر کلو بپزند دفع درد دندان یا زردی
فوفل ^{ام} ^{ام} ^{ام} ^{ام} میل زرد کلنا فارسی کرنازج افوراکوفته
بچخته با کلاب دسر که بگوشت نند و زرده کنند نافع است
ایضا حنا با سه که در روی مالند نافع است مارگزیده
یا سکه بر آینه انجیر چند عدد مغز حوز با سه آب بگویند
نفع است دفع سوزاک و بزرخه و بزرخه و بزرخه
در سینه نموده و به سینه بپزند که در سینه بپزند

زخم که من کرده و چو بدمد او را قوا پاکویند مالد
 آن از سودا باشد و تا چند روز ز پوچ باشد و اضاف
 نمایند و از کله با چه و هر سه و ترشی و نیز که در
 به نیز که در ...
 باشد ...
 و نیز که در ...
 که در ...
 از علی بن ابی طالب مرویت که مردی را به آمد و گفت یا علی
 سلسل پول دارم در دظهر و سلب هم آنکه نزد جنت خلوت
 که در ...
 که در ...
 که در ...

در رخت ...
 بر ...
 حویلی که ...
 از ...
 سنگ ...
 حاشی ...
 با عاقر قضا و فرنیون افوار احادی در غنم زیت
 بر ...
 با ...
 که ...
 و ز بهر طلاخیر سازش بکلاب نصفت طلای مذکور

منع یک شعله آتش از خون نیم شعله و از مغز آن نیم دانک
را گرفته و بچینه بکباب غیر کنند و بر روی کاغذ تنگ
ساخته بر شقیق حبیبانه انصا کر بر مرغ خاک سوزی
پس بسازند از برای دوا بر جراحت فشانند و اگر در
آورد و در دم آن جراحت دفع درد گوش آب پیاز
یا آب سرکه بر خضم کنند باز مغز آن کنند و در گوش چکانند
و در شناختن امراض که از هر سبب است زیرا که ازین
چهار چیز یعنی نباشد اول خون و آن شناخته میشود بدین
نحوه که بر چیزی ایستهند و مانند بود خشم شیرین چنانچه
و ایل است که از او خون زیاد باید زدن خون ز حکایت
دویم باغست و کر با م و ادت دهن ناخوش است
و این را در غم از آن ناخوش است به سهولت و مانند آب باید زد
که بسیار از غم را از وجود
شود

[illegible]

همه در ویدها از آن رو پاره کنند و زیر انگشت
راست که در چشم بود و سحر بودی کار کنند و کلمه
در عقده کلاه سیراب و باب ۷ در من

فراکش بر که چشم فراکش بر و احصا اند و احصا
هم آورده که استخوان فراکش بوزاند و در طعام

کند و بخورد خون از کلوید و او را که خون فراکش
چنان کند و بیفزاید و جهان نماید که همه بر من اند
پس فراکش بر دست مالده سحر بودی کار کنند

باب ۸ در منافع که به سیاه بکیر و ده

که به سیاه بکیر و ده و در قطره خون بکیر و ده

که به سیاه بکیر و ده و در قطره خون بکیر و ده

49, 9, 21
2



خطی

۵۷